



این مصرع در تاریخ فوت او گفته، تاریخ:

از برم «ملا مدامی» همچو «نور» از دیده شد

شیخ محمد مسیح ساکن «محلّه سرسنگ» که به زیور صلاح آراسته و با روزگار

در ساخته و در کمال مردمی با مردم سلوک می نماید ولد ملا مدامی است .

### مفیدا ملاغیاث بزاز

در کمال صلاح بود و گاهی به نظم اشعار اشتغال می نمود. این دو بیت از جمله

اشعار اوست ، نظم:

زلف پرتاب تو در آتش نهد زنجیر را

برق پیکان تو همچون شمع سوزد تیر را

گریه ما را سبب جز لعل شکر بار نیست

غیر شیرین هیچ باعث نیست جوی شیر را

### خواجه محمد ظهیر مخمل باف

به اکتساب فضل و کمال ، کمال سعی ننوده در زمرة آدمیزادگان آن ولایت

و در سلك ناظران مناظم سخن گذاری انتظام داشت و پیوسته به ادای وظایف و عبادات

اشتغال می نمود . در شهر سنه ثمانین بعد الف [ ۳۲۷ ب ] متوجه ریاض جنت

گشت. ازو سه پسر سعادت مند صالح عابد به یادگار ماند: ولدا کبر **خواجه محمد صفی**

است که به زیور صلاح و تقوی آراسته و به لطف طبع و کثرت فهم معروف گشته در اثنای

مجاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش می گذرد . و این بیت از نتایج طبع

اوست که در حین تحریر به خاطر بود ، شعر:

گو اختر ما زیر فلک اوج نگیرد

خورشید چو بر اوج رسد وقت زوال است

و دیگری **خواجه محمد مفیض** که به صفت عبادات علم گشته ، وثالث **خواجه**

**محمد مجید** است که اوقات فرخنده ساعات به کسب علوم دینییه مصروف می دارد .

## صاحب وقار و تمکین آقا احمد اشتهار به ناو خدا

- آن عزیز مردیست شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست، هرگز گرد کدورت  
 و الم پیر امن خاطرش نگشتی، هر که را غنچه صفت دل تنگ یافتی به سخنان دلاویز و  
 ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی، و هر گاه  
 حکایتی به میان آمدی آن کلمات را به عبارات رنگین و باحر کات ملیح شیرین ادا  
 نمودی و اکثر اوقات با کمال شکفته طبعی با حضرات عمال و اکابر و اشراف صحبت  
 داشته همگی اورا چون جان عزیز [۳۲۸ الف] گرامی داشتندی. و در عنفوان او ان  
 جوانی امر تجارت که مستحسن ارباب کیاست است اختیار نموده یادروادی غربت  
 نهاد و قریب ده مرتبه به هند دکن رفته هر مرتبه به وطن مألوف مراجعت نمود و آنچه  
 از منافع تجارت به دستش آمد با ارباب حاه و فقرا مصروف می گردانید. و الحق  
 آن جناب بازرگان نیست صایب تدبیر دوراندیش تمام خرد که هنگام کفایت به عقل  
 کامل رشته شب را بر گردن روز بستنی و در وقت معامله زر خورشید را از چار بازار  
 فلک بدست آوردی، مصراع:

به دانش کار سازی گردانی.

- و در مدت مسافرت در بلاد هند در کمال اعتبار با امرا و خوانین آن ولایت  
 گوی مصاحبت و مجالست باخته بیدارش شادمانی می کردند. در شهر سنه ثلث  
 و ثمانین و الف که از حیدرآباد متوجه ایران بود چون وارد بندر سورت گردیده  
 خان عظیم الشان غیاث الدین خان مقدم آن جناب را مغتنم دانسته مدتی در کمال  
 عزت و اعتبار به هم صحبتهای منتعش می نمودند. در زمانی که مسود اوراق از جهان آباد  
 مراجعت نموده متوجه اورنگ آباد بود [۳۲۸ ب] شخصی مذکور ساخت که  
 فصاحت شعار مومی الیه قصیده در مدح خان عالی مقدار به نظم آورده و به غایت مستحسن  
 افتاده و آن بزرگ آنچه لازمه بزرگی و احسان بوده به جای آورده و آن عزیز  
 مقضی المرام از بندر سورت متوجه مکه معظمه شد و در ششم شهر ذی حجه الحرام سنه  
 مزبوره به احرام گاه رسید و در آنجا از لباس حیات<sup>۱</sup> مستعار عریان گشته احرام

سفر عقبی پوشیده از عالم محنت قرین به فرادیس جنان خرامید. اشعار آبدار آن جامع کمال بسیار و قصاید و غزلیاتش بی شمار. به این چند بیت که از نتایج طبع آن جناب است و در حین تحریر در حیدرآباد شخصی از ارباب اعتبار مذکور ساخت اکتفا می‌رود، نظم:

۵ گذشته از سر مطلب به چرخ ناز کنید  
 مباد رشته امید را دراز کنید  
 عروس حسن چون باز بر سر ناز است  
 در نگاه به روی کرشمه باز کنید  
 ۱۰ به پیش اهل جهان آب رو نگهدارید  
 برای مطلب خود رو به کار ساز کنید

#### مولانا نظامای فیروزآبادی المتخلص به ناظما

آن عزیز به فرط کیاست و کمال فهم و فراست بین الامثال والاقران علم گشته و پیوسته به صیقل کلمات شیرین و سخنان دل‌آمیز و مطایبات فرح‌انگیز زنگ‌مالال از مرآت خواطر دوستان می‌زداید. در بدایت حال سفر هند اختیار نموده چند گاه در آن ملک سیر نموده و در سنهٔ خمس وستین و الف به وطن مألوف مراجعت کرده ۱۵ در قصبهٔ فیروزآباد میبید پای در دامن فراغت کشیده اشعار آبدارش که چون لؤلؤ و مرجان آویزه گوش و گردن جوانان [۳۲۹ الف] ظریف طبع تواند بود بسیار است. در حینی که در هند دکن می بود این رباعی در رشتهٔ نظم در آورده، رباعی:

در هند نه من سیم و زری می خواهم  
 ۲۰ زیبا صنم خوش کمری می خواهم  
 افتاده هوای کدخدایی به سرم  
 بسیار بچدم پسری می خواهم  
 بخوایضاً این بیت از جمله منظومات آن فصاحت قباب است:

اندوخته «ناظم» دگری خرج نماید

خود خرج نکردن عبث از کیسهٔ مارفت<sup>۱</sup>

ملا محمد کاظم ساکن گوشهٔ باغ گندم

طبیعتی نظم دارد و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاید . این رباعی از نتایج

فکر اوست ، رباعی:

ای با همه بی همه به صحبت انباز

با وصل تو مانده ام ز دیدار تو باز

کز چشم ترم نگه چو شبنم بر گل

افتد به رخت ولی نمی گردد باز

سعیدای مجنون

از کدخدا زادگان معتبر یزد است . در ایام شباب و عنفوان جوانی شورشی

درسش افتاده از لباس اعتبار عریان گشته و قریب مدت سی سال با کمال نشأه جنون

با ارباب عقل و هوش مصاحبت و مجالست نمود و اکثر اوقات در بدیبه اشعار

آبدار بر زبان آورده به مسامع حاضران می رسانید و این رباعی از جمله منظومات

اوست ، رباعی:

تا در صف لشکر جنون تاخته ایم

بر سر علم فتیله افراخته ام

داغی که چراغ خانه روشن کن ماست

قندیل کلیسیای دل ساخته ایم

[۳۲۹ ب] و ایضاً در بدیبه گفته ، بیت:

ما کجا و هوس لاله به دستار زدن

مایهٔ داغ جنون از سر ما کم نشود

۱- میان دو ستاره در نسخهٔ وزیر نیست .

## مولانا آزاد یزوی

آزاده وار می گردیده و گاهی زبان به گفتن شعر می گشاده ، این بیت ازوست ، بیت:

به طوف گلستان بودم که ناگه دل شد از دستم  
عجب شاخ گلی دیدم چو غنچه دل درو بستم

## مولانا صفائی

خراسانی الاصل بوده اما در یزد مهاجر بود و اوقات به کاردگری می گذرانید ، شعر:

سوختم چندانکه بر تن نیست دیگر جای داغ  
بعد از این خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

## فیضی

یزدی بود و کسب اوقصاری<sup>۱</sup> بود. بسیار فقیر و درویش نهادمی زیست. این مطلع از اوست ، شعر:

گر نباشد بامنت مهر و وفا کین هم خوش است  
من به اینها پر مقید نیستم این هم خوش است

## مولانا هیبت الله المتخلص به نوائی

از قاضی زادگان قصبه طیبه بافق است و آباء عظام و اجداد کرام او پیوسته بر مسند قضاء آن ولایت تمکن داشته اند و آن جناب به اصناف اخلاق سنیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن اتصاف داشت و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاد . این بیت از جمله منظومات اوست که در حین تحریر به خاطر بود ، بیت:

درد دل با سنگ گفتم آتش اندر وی فتاد  
یادگاری آخر از ما در نهاد سنگ ماند

## ملا مؤمن اردکانی

در اکثر علوم مهارت تمام داشت و در فن شعر و حل معما اظهار بی مثلی

می نمود و بنا بر آنکه در مجالس و محافل تلاش تقدم و در سخن سرایی غایت مبالغه کرده همواره به مدایح خود زبان می گشاد و با ناظران مناظم سخنوری مجادلات کرده و کنایه با ایشان گفتگو می نمود همگی در مقام غیبتش بودند و مولانا فوقی یزدی بیش از همه در این باب ساعی بوده و در اکثر منظومات آن جناب را مخاطب می ساخت و او نیز به همین شیوه با ایشان سلوک مسلوک می داشت [۳۳۰ الف] ۵  
چنانچه فرموده، شعر:

با ما نشدند صاف ناانصافان

هر چند که در شکرشان شیر شدیم

وله

۱۰ هیچ کافر زخمی تیغ زبان ما مباد

آب از خون جگر دادیم این شمشیر را

و چون عمر او از هشتاد تجاوز نمود روی از هم صحبتی اهل روزگار گردانیده متوجه بلاد عاقبت گشت و خواجه غفورای یزدی در تاریخ آن واقعه گفته، مصراع:  
«مؤمن» متقی ز دنیا شد.

۱۵ زمانای نقاش یزدی المتخلص به سالک

مدتی در خطه یزد به قلم اندیشه نقش امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می نگاشت و پیوسته اشعار آبدار بر لوح خیال تحریر می نمود. ناگاه هوای هند بر سرش افتاده پادر وادی غربت نهاد و دیگر به وطن مألوف مراجعت ننموده در همان بلاد روانه ولایت عقبی گشت و این چند بیت که از نتایج طبع اوست فی سنه خمس و ثمانین و الف در حیدرآباد به نظر رسیده مرقوم گردید، شعر:

۲۰ صفحه رخ ز صفای خط او ساده شود

آب در کوزه ز فیض لب او باده شود

جلوه‌ای کرد و نهان گشت ز پیش نظرم  
آدمی زاده ندیدم که پری زاده شود

ایضاً

خوبست که دلداری وفا داشته باشد  
چندانکه دلش میل جفا داشته باشد  
ما خود سر فتراک جفا کیش تو داریم  
فتراک تو آیا سر ما داشته باشد؟  
[۳۳۰ب] رنجش ز تو خوبست ولیکن نه ز «سالك»

باید بروش یار ادا داشته باشد

ایضاً

جواب نامه ما غیر نا امیدی نیست  
ز دست سودن بال کبوترم پیدا است

ایضاً

از ما به اسیران قفس باد بشارت  
کز بیضه به يك منزلی دام رسیدیم

ایضاً

دشت خالی شد و پر شد ز غزالان کویت  
از تو آواره شهرند بیابان و طنان

ملاکسوتی

در سلك شعرای یزد انتظام دارد و این رباعی از جمله منظومات اوست، شعر

ای باده چه همنشین صها شده‌ای  
زاهد تو چه موی بینی ما شده‌ای  
باید که به ریش محتسب بند شوی

ای پنبه چه میخ چشم مینا شده‌ای



## ملا آگهی

نیز از جمله شعرای آن خطه دلگشا است و به کسب خیاطی اشتغال داشته و به غایت ندیم شیوه و خوش محاوره بوده. صاحب تاریخ « هفت اقلیم » این قطعه را به او نسبت داده، قطعه:

در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهی

کز تصور کردن آن می شود کس بی حضور

زهد فاسق، نازعاشق، بذل ممسک، هزل رذل

عشوّه محبوب بدشکل و نظر بازی کور

لحن و صوت بی اصولان، بحث علم ابلهان

میهمانی به تقلید و گدایی به زور

و این دو بیت نیز زاده طبع مومی الیه است، شعر:

منم به روی تو حیران و آن کسان که نباشند

غریب بی بصرانند بهتر آن که نباشند

مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر

ببین که عاشق روی تو می توان که نباشند؟

## ملا کاسب

نیز از جمله شعرای آن ملک است و این دو بیت از منظومات اوست، شعر:

ای گل که چنین در بغلت تنگ گرفته؟

کز خون دلش پیر هنت رنگ گرفته

با سوزن زنگال گرفته شناسند

بس کز نم گریه مژه ام رنگ گرفته

ایضا فرموده

چو مه چارده از گوشه بامش دیدم

سعی بسیار نمودم که تمامش دیدم

## [ ۳۳۱ الف ] شوقی

از نیکو طبعان یزد است. از زمانی که گل غفلت در چمن جهالتش شکفتن  
آغاز نهاده تا هنگامی که یاسمن مایوسی از عارض ندامتش سر برزده قدم در کوی  
عاشقی داشته و اندیشه بر ملاقات گلرخان جفا پیشه می گماشته، شعر:

نداند عاشق بسی دل قناعت

فزاید حرص او ساعت به ساعت

دو دم نبود به یک مطلوبش آرام

به هر دم در طلب برتر نهد گام

چو یابد بوی گل خواهد که بیند

چو بیند روی گل خواهد که چیند

این دو رباعی ملا شوقی در تاریخ «هفت اقلیم» مسطور و بین الجمهور به غایت

مشهور است، رباعی:

شوقی غم عشق دلستانی داری

گر پیر شدی غم جوانی داری

شمشیر کشیده قصد جانها دارد

خود را برسان تو نیز جانی داری

منه

شوقی غم دوست را به عالم ندهی

باهر که نه اوست شرح این غم ندهی

مرغ غم او به حيله شد با ما رام

زنهار که مرغ رام را رم ندهی

سراج الدین

شاعری بود که سراج قلوب همگان از نکته های دلفریب او ضیاء و روشنی

می داشت و در سخن سنجی بین الاقران گوی تفوق می ربود. این دوبیت ازوست:

## بیت

به روزگار ستم هر شکایتی که مراست  
 [ ۳۳۱ ب ] به روزگار دراز از کنم نیاید راست  
 چه سعیها به هنر برده‌ام خصوص به شعر .

۵ کزان هنر همه اکنون نتیجه رنج و عناست

## مولانا زمانی

شعری دارد در غایت روانی. شیخ محمد زنگر این رباعی در صفت اشعار و  
 تعریف او گفته، نظم:

اشعار «زمانی» در مکنون باشد

۱۰ وصفش ز قیاس عقل بیرون باشد

قانون فصاحت است نطقش در شعر

پیچیدن آن گرفت قانون باشد

و این چند بیت از جمله منظومات زمانی است، شعر:

گر خاک پای مردم صاحب نظر شوی

۱۵ در چشم روزگار چو نور بصر شوی

روزی رسی به دولت آزادی ای پسر

کز بندگان حلقه به گوش پدر شوی

گر چه به خوبی تو ملایک نمی‌رسند

می‌کوش جان من که از آن خوبتر شوی

۲۰ منه

الا ای در وطن با عشرت و نوش

مبادا از غریبانت فراموش

ازو یک گل بدست کس نیاید

مگر باغ بهشت است آن بر و دوش

بیا يك شب به راه ما بر افروز

چراغ زندگانی زان بنا گوش

مولانا امینی

با وفور خبطدماغ فکری در غایت نازکی و اندیشه‌ای در نهایت راستی داشته،

۵ چنانچه ازین ابیات [ ۳۳۲ الف ] مستفاد می‌گردد، نظم:

هرگاه ز توستت برم نام

آغاز شود ردیف انجام

از غیرت کاسه سم او

مه بر سر خویش بشکند جام

همچون دل بی قرار عاشق

در خواب ندیده روی آرام

محمد باقر

در کتاب «هفت اقلیم» مسطور است که مومی‌الیه تتبع پاره‌ای از متداولات کرده

و شعر را نیز می‌گفته و این از جمله اشعار اوست، شعر:

۱۵ پیوستن دوستان بهم آسان است

دشوار جدایی است ولیك آسان است

شیرینی وصل را نمی‌دارم دوست

از غایت تلخیی که در هجران است

مولانا شمس

۲۰ شمس فلک هنر و عطارد آسمان کمال بود و طریقه مصاحبت و رموز مجالست

را نیک می‌دانست. این دو رباعی که ثبت می‌افتد اثر قریحت طبع اوست، رباعی:

دل گفت به یار رفته جز جان نرسد

جان رفت ولی به یار آسان نرسد

اکنون تن خسته بر جناح سفر است

ترسم که به جان رسد به جانان نرسد

## منه

ای دل پی یار ناتوانی بس نیست  
 ای چشم فکار خون فشانی بس نیست  
 عمریست که یار رفت و جان با او رفت

هان ای تن زار زندگانی بس نیست

## ملا محمد باقر

فضیلت بسیار و مکنّت بی شمار داشته و احیاناً بنا بر امتحان طبع شعری می گفته  
 و این از آن جمله است، [ ۳۳۲ ب ] بیت:

امشب که بلا به این ستم کش بارد

از دیده همه شراب بی غش بارد

من گربه ندیده ام بدین بوالعجبی

کز دیده به جای آب آتش بارد

## معانی

در شاعری خود را کم از شعرای نامی نمی دانست. اما در اشعار او بحسب ظاهر

معانی کم می توان یافت، هر چند تخلصش «معانی» است. این مطلع از او است، شعر:

عاقبت دل کشته عشق بتان خواهد شدن

آنچه بیهودست آخر آن چنان خواهد شدن

## ندائی

یزدی الاصل بوده و به شرف زیارت بیت الله الحرام مشرف گردیده بود و در شعر

مهارت تمام داشت. «روضه الشهداء» را نظم کرده، این مطلع ازوست، شعر:

من شمع جان گدازم تو صبح دلگشایی

سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمایی

.... يك این چنین ام دور آن چنان

بی تاب و وصل.... م بی طاقت جدایی<sup>۱</sup>

۱- نقطه چینها در عکس چاپ نشده است. نسخه وزیري ندارد.

## ملا الفتی

علم ریاضی را نیکو می دانست و در اوایل ایام شباب از خطه بهشت منزله یزد  
به ولایت هند رفته تقرب تمام در خدمت خان زمان یافت و به جایزه این بیت که،  
بیت :

مشت خاشاکیم و دایم آتشی همراه خویش

دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش

خان سخن فهم هزار روپیه به او انعام فرمود .

## نجدی

در بدیهه گویی عدیل و نظیر نداشت . این ابیات از واردات طبع اوست ،

۱۰ نظم :

در من زبس که آتش هجر تو کرده کار

دارم دلی که دوزخ ازو هست يك شرار

طوفان هجر برده به جایی سفینه ام

کز من هزار ساله بود راه تا کنار

هر حسرتی که راه به جایی نمی برد

در کوچه فراق به من می شود دچار

شادی طلاق داده صد ساله منست

با او مرا چه نسبت و او را به من چکار

## ذهنی نقاش

از جمله خوش طبعان یزد و سر حلقه ارباب سوز و درد بود. ذهن صافی و سلیقه

۲۰

وافی داشت چنانچه ازین مطلع مفهوم می گردد، شعر:

بعد از وفات هر قلم استخوان ما

سر بسته نامه ایست ز درد نهان ما

## [۴۳۳ الف] محمد سعید ولد استاد رضا حلاق ، مال امیری

جوانی بود خوش منظر شیرین سخن . در اوایل ایام شباب پای در وادی غربت نهاده به دیار هند شتافت و از آنجا به کلکنده رفته در حیدرآباد رحل اقامت انداخت و با صاحب طبعان آن ملک گوی مصاحبت و مجالست باخته پیوسته زبان به نظم اشعار می گشود و چون از آن امر دلگیر گردید بر راحله فنا سوار شده متوجه دیار عقبی شد. این دو غزل از جمله منظومات او است که در حیدرآباد بنظر رسیده ثبت گشت، غزل:

مرحبا قاصد بگو آن شوخ بی پروا چه گفت

از من شوریده حال بی سر و بی پا چه گفت

۱۰ روز ما شد تیره بی رخسار او قاصد بگو

از شب هجران و از اندیشه فردا چه گفت

گفت می باید چو شمع از آتش غم سوختن

سوختم بی درد آخر از دل شیدا چه گفت

گفت با من در طریق عاشقی خاموش باش

۱۵ گشته ام خاموش از شور و شر دنیا چه گفت

گفت با من در طریق آشنایی خاک باش

خاک ره گشتیم ما از حاصل عقبی چه گنت

گفت در عقبی ترا با عشق من کار است و بس

گفتمش دیگر بگو آن ماه بزم آرا چه گفت

۲۰ [۳۳۳ ب] گفت هر کس واله ما گشت از ما می شود

«راغب» بی صبر و دل دیگر بگو از ما چه گفت

ایضا

بیا که جلوه آن شوخ دلربا آنجاست

فغان و ناله عشاق بی نوا آنجاست

برون ز دایره عشق پا منه ای دل  
 بهر طرف چه زنی گام رهنما آنجاست  
 بر آستان تو دارم رخ نیاز ای دوست  
 خوشم که سایه بال و پرهما آنجاست  
 به شاهراه حقیقت بر آر دست نیاز  
 بخواه حاجت خود قبله دعا آنجاست  
 مرو به صومعه گر عارف سخندانسی  
 درآ به میکده جام جهان نما آنجاست  
 به پیش ناکس و کس شکوه سرمکن «راغب»  
 خموش باش دل خسته را دوا آنجاست

### ملا محمد فدائی

در خطه اردکان یزد ساکن و با اصحاب فضل و کمال مصاحبت و مجالست  
 می نماید و همواره زبان به نظم اشعار می گشاید . این غزل که از جمله منظومات  
 اوست در سنه خمس و ثمانین و الف که به حسب تقدیر مسود اوراق و مومی الیه در  
 ۱۵ حیدرآباد رحل اقامت گسترده بودیم از زبان او استماع شد، شعر:  
 جگر تا بوته گاه تیر آن بر گشته مژگان شد  
 دل حسرت نصیبم چون کمان از گوشه گیران شد  
 علاجش جز به باغ دلگشای حسن ممکن نیست  
 غمی کز روز اول قسمت محنت نصیبان شد  
 [ ۳۳۴ الف ] بیاد آوردنی امشب سوی عاشق فراموشی  
 به انگشت صبا پیغام ما از رشته جان شد  
 دهم از رشک جان پیش از اجل در صید گاه او  
 اگر بینم که صیدی با اجل دست و گریبان شد



- به تحريك صبا چون زلفش از عارض جدا افتد  
 دروغی نیست گر گوید کسی عالم گلستان شد  
 نهان در زیر دام زلف نتوان داشت عارض را  
 تواند ماه نو يك شب به زیر ابر پنهان شد  
 بهشتی خوشتر از دیدار در عالم نمی باشد  
 خوشا پیری که نقد عمر او صرف جوانان شد  
 مه یوسف عذارم را همین بس دعوی خوبی  
 که در ایام هجرانش «فدایی» پیر کنعان شد  
 سردفتر ارباب نظم و انشاء مولانا محمد مجیب ولد حاجی محمد حسین  
 جوانیست در لوازم محبت و برادری یکدل و در فنون کمالات و هنروری  
 کامل، شعر:

## نخل بندی در گلستان وفا

شوخی چشمی نزد ارباب وفا

- در گفتن تاریخ و غزلیات وقوف تمام دارد و در نظم رباعیات و اقسام اشعار  
 ۱۵ رایت بی مثلی می افرازد. در سنه ثمان و سبعین و الف که مسند وزارت خطه بهشت  
 منزله یزد به وجود عالیحضرت وزارت و اقبال پناه الله قلی بیک آرایش یافت آن تازه-  
 نهال چمن شاعری با وجود آنکه هنوز از باغ عرفان سر بر نیاورده بود این عقود در  
 و جواهر که «کانهن الیاقوت و المرجان» تواند بود آویزه گوش و گردن  
 «حور مقصورات فی الخیام» ساخته به مجالس و محافل خاص و عام فرستاد، **قطعه:**  
 ۲۰ چون ز تأیید خداوند و ز لطف پادشاه  
 آسمان قدری فلک شانی امیر یزد شد  
 منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی  
 می شود آباد چون آقا وزیر یزد شد  
 و بنا بر آنکه آن آصف مکان از غایت علو شان به زبان اشراف و اعیان

به «آقا» اشتهار داشت اهدا در مصرع تاریخ اشاره به آن نموده و موافق تاریخ ساخته.

[ ۳۳۴ ب ] اوجی

از مشاهیر سخنوران یزد است و این رباعی از جمله منظومات اوست ، رباعی :

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت

زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت

هر چند که این آب گذشت از سر ما

ما از سر این آب نخواهیم گذشت.

و دیگری از شعرای آن خطه قبولی است که به این ناقبولی گفته، شعر:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت

واقف نشد کسی که چه بر جان من گذشت.

و دیگری شوخی است که شوخانه گفته ، شعر:

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان

گشتیم ازین واقعه بسیار پریشان.

و دیگری عشرتی است که در شاعری بدساحری مشهور بود و در صناعت سخن

۱۵ چون سامری مذکور. این دوبیت از جمله منظومات اوست، بیت:

دوستان در بوستان چون عزم می خوردن کنید

اول از یاران دور افتاده ییاد من کنید

منه

کجاست قابل داغ غمت دل همه کس

گلیست آن که نمی روید از گل همه کس

و این بیت را به او نیز نسبت می دهند، شعر:

کسی مقید عشق بتان تواند بود

که پیش تیر ملامت نشان تواند بود.

و دیگری از صاحب طبعان این خطه محمد مؤمن است که در اوایل ایام شباب

پا در وادی غربت نهاده به دیار هند شتافت و در کر ناتک به تیغ ستم بیباکی کشته گشت. این بیت که از جمله منظومات اوست در حیدرآباد به نظر رسید ثبت افتاد، شعر:

هر دم رخت ز جوش عرق تازه تر شکفت

گل غنچه گشت و غنچه به رنگ دگر شکفت.

### دیری یزدی

شاعری بود سخنور و این غزل [۳۳۵ الف] که از جمله منظومات اوست در کلکنده به نظر رسید، غزل:

مرغ ل بی او ندارد میل بستان دگر

۱۰ بی رخس خارست در چشم گلستان دگر  
پر شد از خون جگر چندانکه جای اشک نیست

از کجا آرم رفیقان باز دامان دگر

در تنم جان نیست از تیر او شرمندهام

می خورد از بس که پیکانش به پیکان دگر

۱۵ در میان بت پرستان باد ز نارم حرام

گر دهم غیر از تو دل بر نام سلمان دگر

«دیری» این طوفان ز گردابم به ساحل می رود

می برم کشتی به استقبال طوفان دگر

### محمد باقر زو کش

۲۰ طبیعی موزون داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می گشاد و او را خالی بود محمود شیرجی نام که از بدایت حال تا زمانی که قریب هفتاد سال از عمرش گذشته بود مضمون این مقال پیشنهاد خود ساخته بود که، شعر:

عهد کردم که نیایم به در از میخانه

تا بدان دم که مرا پر نشود پیمانه

محمدباقر که همشیره زاده او بود این بیت به رشته نظم کشیده به گوش هوش  
خال رسانید، بیت:

محمود خواهی عاقبت کارخویش را

محمودوار در خم تیزاب توبه رو

آن غافل از شنیدن این بیت بهوش آمده دست در دامن توبه و انابت زد و هم  
در آن سال متوجه گزاردن<sup>۱</sup> حج اسلام شده بعد از مراجعت به وطن مألوف در زمرة  
تائبان عمر به پایان رسانید.



این بودشمه‌ای از احوال شعرا که برین حقیر ظاهر بود. اکنون به موجب وعده  
که کرده عنان بیان به صوب احوال دیگران معطوف می‌سازد.

## [ ۳۳۵ ب ] فصل عاشر از مقاله دویم

در ذکر اشراف و اعیان از خاص و عام

بر رأی عقده گشای ارباب دین و دولت مخفی نماناد که بلبلان گلستان سخنوری و طوطیان سرابوستان فضل و هنر پروری طوایف انسان را به چهار طبقه منقسم ساخته‌اند: اعلی و اشراف و اوسط و ادنی .

اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان درگاه پادشاهی و متصدیان اعمال سلطانی .

و اشراف کنایه است از سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضات و اصحاب مناصب شرعیّه و متکلفان امور دینیّه .

و مراد از طبقه اوسط دهاقین است و تجار و مهندسان هنرور و هنروران ۱۰ مهارت گستر .

و مقصود از طبقه ادنی محترفاتست و صنایع و اهل بازار و مردم پیشه‌کار .

و از طبقات اربعه طبقه اولی و بعضی از ثانیه به دستگیری، کلمک و قایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده در این مقام بقیه از طبقه ثانیه و ثالثه و رابعه به همین ترتیب در ضمن سه سطر مسطور خواهد گشت. انشاءالله تعالی و حده العزیز .

## سطر اول

در ذکر اشراف و اکابر و اهالی و اصحاب مکنت و ارباب ثروت



[۳۳۶ الف] زبده اکابر عالیشان محمد زمان سلطان بن مراد بیک

بایندری تر کمان و اولاد امجاد و اقوام او

مجمعی از احوال آن طبقه جلیله که برین حقیر ظاهر گردیده آنست که محمد زمان سلطان از اولاد سلاطین و میرزاده های بایندر تر کمان است و پدرانش از زمره ارباب عقیدت و اخلاص دودمان کرامت نشان صفوی بوده و پیوسته در نهایت اعتبار و استقلال زندگانی می کرده اند. مشارالیه به امداد بخت با سعادت و براهمونی عقل دورانیش از دارالعباده یزد که مسکن آن سلسله بود به اردوی معلی رفته چند گاه در ملازمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و از جمله ندما و مصاحبان مجلس اعلی بود. در ایام طغیان تر کمان و تکلو چون عفت پناه جان آغا خانم همشیره اودر حباله علیقلی خان شاملو بیگلربیگی کد خراسان بود و امر اتابکی ولله گی خاقان گیتی ستان شاه عباس بهادر خان به جناب خان تعلق داشت به آن تقریب به خراسان رفته چند گاه در دارالسلطنه هرات در خدمت آن حضرت می بود و خدمات پسندیده که از آن جناب و همشیره محترم هاش نسبت به خاقان گیتی ستان در وجود آمده در بطون کتب مبسوطه مذکور [است] [۳۳۶ ب] و برخی از آن به دستگیری کلاک حقیقت نگار در ذیل این دفتر تحریر یافته درین مکان

۵

۱۰

۱۵

محتاج به تکرار نیست .

بالجمله بعد از قضایای خراسان به یزد رفته چند گاه در وطن اصلی می بود و از آنجا تسوفیق زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره مقدسه حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه دریافتند بعد از معاودت سفو خیر اثر حجاز و یثرب به فرملازمت خسرو آفاق معزز و سرافراز گردیده در سلك ندما و مقربان خاص انتظام یافت و در سنه تسع و الف هجری که خاقان گیتی ستانی از دارالسلطنه اصفهان پیاده به اراده زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیه و الثنا که ، شعر :

یک طواف درش از قول رسول قرشی

تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد

- ۱۰ قدم در شاهراه اخلاص گذاشتند . آن سعادت مند از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقاً سواری نکرد و حسب فرمان به دستگیری مهتر سلمان رکابدار - باشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی طنابی بدست گرفته و دوازده هزار زرع را که یک فرسخ شرعی است منظور داشته راه می پیمودند و عمده المنجمین مولانا جلال الدین یزدی حساب آنرا نگاه می داشت و بدین وتیره منازل و مراحل رفته [ ۳۳۷ الف ] تا آنکه در عرض بیست روز از اصفهان به مشهد مقدس معلی رسیده به ادراک سعادت طواف و زیارت روضه منوره فایز گردید ، مصراع :

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا .

- بعد از مراجعت همچنین معزز و به سعادت مجالست و هم صحبتی پادشاه کامران سرافراز و سرمست باده التفات می بود تا در شهر سنه ثمان و عشر و الف که آفتاب حیاتش روی به مغرب فنا آورده در دارالسلطنه قزوین از جهان گذران<sup>۱</sup> در گذشت .  
 ۲۰ آن مغفرت پناه مرد بزرگمنش ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود و در شیوه سپاهیگری از شجاعت موروث بهره تمام داشت و در خیر خواهی خلاق و القای کلمه الخیر خود را معاف نمی داشت ، لاجرم اولاد عظام و اقوام کرام او

تا غایت معزز و مکرم بروساده دولت و ابهت تمکن دارند، نظم:

هر مدتی نظر به کسی می کند سپهر

هر نوبتی زمین به کسی می دهد امان

چون کام جاودان متصور نمی شود

خرم کسی که ماند ازو نام جاودان

جان آغا خانم همشیره محترمه محمد زمان سلطان که بلیقیس زمان و عقیقه

دوران و در حباله علی قلی خان بیگلربیگی خراسان بود بنا بر مهر بانسی و سبق

خدمت که در هراة ازو نسبت به فرمانفرمای جهان صدور یافته بود [ ۳۳۷ ب ] تا

آنگاه که ودیعت حیات را بدرود کرد در کمال حرمت و عزت در حرم علیهمی بود

در زمان اختیار در «محلّه اهرستان» به این مکان که الحال به «زاویه» اشتهار دارد

عمارات عالی ساخته و بقعه در کمال تکلف و تزیین به طلا و لاجورد به اتمام رسانیده

موسوم به «بقعه زاویه» و املاک و رقبات بسیار بر آن وقف نموده .

در «تاریخ عالم آرا» مذکور و مسطور است که عصمت قباب عفت ایاب صبیّه

مرادیك بایندر تر کمان و حرم محترم امیر عالی شان علی قلی خان شاملو بیگلربیگی

خراسان بود در اوایل طفولیت خناقان گیتی ستان که خان مذکور به حکومت

دارالسلطنه هراة و به لله گی و اتالیقی آن حضرت سرافراز بود علیا جناب مشارالیه

از آن تاریخ تا سنه اثنی و ثلاثین و الف موافق تنگوزئیل که سال سی و دویم جلوس

میمنت مانوس شاهی بود که قریب چهل و پنج سال می شود متکفل خدمت آن نوباوه

بوستان سلطنت بود و از سایر پرستاران حریم عزت به دوام خدمت ممتاز و به رتبه

بلند نه نه گی یعنی مادری سرافراز و کدبانوی حرم علیه و محل وثوق و اعتماد خاص

بود . درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت بر راحله فنا

بسته سفر [ ۳۳۸ الف ] آخرت اختیار نمود. حضرت اعلی نظر بردوام خدمت آن

مرحومه فرموده نعش او را به کربلای معلی فرستاده در آن ارض مقدس مدفون

ساختند . ۱



## [ ۳۳۹ الف ] اقبال پناه میرزا اسحق بیک المخاطب به خطاب «حقیقت خانی»

آن جناب از اولاد سلاطین و میرزاده های دودمان آق قوینلو و بایندری است و چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است که در شهر سنه اثنی وثمانین و ثمانمائه که معز السلطنه ابو النصر امیر حسن بیک مشهور به حسن پادشاه وداع تاج و تخت نموده به بلاد عقبی شتافت فتور تمام به احوال آن دودمان راه یافته هر یک از فرزندان و اقوام آن امیر عدالت گستر به قطری از اقطار رفتند جدا علی آن جناب و حضرات بایندری با بعضی از فرزندان و اقوام به الهام ملهم غیبی به دارالعباده توجه نموده در «محلّه اهرستان» که در لطافت هوا ثانی اثنین فردوس برین است رحل اقامت گسترده پای در دامن فراغت کشید و به جهت این عاقبت اندیشی آفتاب عنایت پادشاهان سکندر مکان فریدون حشمت دارا کیاست صفوی بروجنات احوال آن طبقه جلیله ۱۰ تافته همگی را به سیورغالات و تیولات و انعامات سرافراز فرموده در تعظیم و تکریم ایشان ارقام و احکام مطاعه عز صدور یافته کمال تأکید فرمودند و بعضی از آن جماعت را به مناصب علیه معزز گردانیدند.

و چون میرزا اسحق بیک از سرحد طفولیت به حد رشد و تمیز رسید به حسب سرنوشت پای در وادی [ ۳۳۹ ب ] غربت نهاده بیلاذ هند توجه نمود. بعد از ورود ۱۵ بدان ملک چون از حرکات و سکناتش نسایم نجابت به مشام جان فرمائیم فرمای آنجا رسید او را طلب داشته به منصبی لایق معزز نمود. بعد از چند سال حب وطن از خاطر خطیرش سرزده بالحاح و مبالغه بسیار رخصت معاودت به بلاد ایران حاصل کرده با جمعیتی تمام از حیطة حساب و شمار بیرون بخطه بهشت قرین یزد خرامید و به الهام ملهم توفیق به ساختن عمارت خیر راغب و ساعی گردید. ۲۰

نخست به تعمیر «مصلی کبوتر خان» مقابل مزار منور سلطان العارفین شیخ جمال-الاسلام که از جمله متحدثات خواجہ شمس الدین محمد تازیکو بود و به سبب امتداد ایام خراب و بایر گشته بود پیشنهاد همت ساخته معماران و بنایان را طلب داشت و در ساعتی مسعود طرح عمارت انداخت و اطراف و جوانب را صفه های رفیع و ایوانهای